

ابراهیم مدرسی

ترکان خاتون



زنی که بر کبابی از تاریخ ایران راه رنگ خون ورق زد

سرشناسه	: مدرسه ابراهیم، ۱۲۹۷ - ۱۳۸۸.
عنوان و نام پدیدآور	: ترکان خاتون / ابراهیم مدرسی.
مشخصات نشر	: تهران: سمیر، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری	: ۳۲۲ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۰-۱۴۱-۹
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: داستان های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: ایران -- تاریخ -- مآثور و ایلخانان، ۶۱۶ - ۷۵۶ ق. -- داستان.
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ت ۴۲۴۶ / ۳۰۳ FIR
رده بندی دیویی	: ۸۶۳ / ۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۲۸۱۵۷۲



WWW.SAMIRKETAB.IR

ناشر: سمیر

عنوان: ترکان خاتون

نویسنده: ابراهیم مدرسی

حروفنگاری: حبیب عزیزی

چاپ دوم: ۱۴۰۲

شمارگان: ۱۵۰

چاپ: حیدری

لیتوگرافی: ترنج رایانه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۰-۱۴۱-۹

تهران، خیابان اردیبهشت، کوچه وحید، پلاک ۱، واحد ۴

تلفن: ۶۶۴۱۳۷۲۶ - ۶۶۹۶۰۶۰۳

www.samirpublication.ir

۳۱۰،۰۰۰ تومان

به نام خدا

مغول‌ها را از خیلی دورتر می‌شناختم، از آن روزگاران که دنیا یا سیاه سیاه بود و یا سپید سپید، از آن ایامی که دوستی‌هایش به لطافت برگ گل بود و به کوتاهی عمر گل و قهرهایش دنیای کودکی‌ام را سرخ سرخ می‌کرد و پراز خشم، و لبخندی آن سرخی خشم را به گلرنگ بهاری مبدل می‌ساخت. از آن دوران‌ها، مغول‌ها را می‌شناختم که چشمانی مورب، گونه‌هایی برجسته، ریشی کم پشت و سبیلی آویخته و تلک داشتند و یک پارچه خشونت بودند با شمشیرهایی آخته و تیر و کمان‌هایی که از زنه آن‌ها کینه و خشم و نفرت پرتاب می‌شد به سوی قریانیانشان که ایرانیان بودند و مرزهای کودکی‌ام چند مغول کشته‌ام! راستی کودکی من چند مغول را کشته باشند؟ صد، هزار، ده هزار و شاید هم بیش‌تر. می‌دانستم که چنگیز، آن خان سفاک مغول به ایران حمله کرد، ابتدا به بهانه بازرگانی، همان بهانه دیرین استعمار! و این را حاکم اترار، خویش محمد خوارزمشاه، نیک باز یافته بود و تاریخ‌نویسان ما با حواس‌پرتی بدان بی‌اعتنا مانده بودند. می‌دانستم که مغول‌ها آمدند، سوختند و کشتند و ماندند و ماندن همان بود و مستحیل شدن در فرهنگ و مدنیت ایرانی همان و از درون تحلیل رفتن. می‌شناختم سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه را که با سپاهی اندک در برابر سیل پرخروش مغولان ایستاد؛ چه مردانه و دماری از روزگار ایشان برآورد که خان بزرگ مغول، چنگیز سفاک به فریاد صلا در داد که کاش من نیز فرزندی چون او می‌داشتم و باز می‌دانستم که سلطان جلال‌الدین مرد غیرت و شرف بود و سرانجام به سند زد و به تاریخ انتظار پیوست، همان تاریخی که بیش از هزار سال است در رگ‌های ما جاری است و چه سالیان دراز که سالیان تاریک حکومت مغولان بود و حاکمیت ایلخانان، و ایرانیان به انتظار

جلال‌الدین، دلاور خوارزمشاهی می‌ماندند از صبح تا شام و از شام تا بام تا ظاهر شود و دمار از روزگار مغولان درآورد و در آن زمان هرگز نمی‌دانستند که سلطان جلال‌الدین در رگ‌های شان جاری است و در قلب جامعه چون فرهنگی مسلط می‌تپد، فرهنگی با طمأنینه اما پرهیبت که هر فرهنگ مهاجمی را در خود می‌بلعد و طومار ایلخانان و مغولان را در هم می‌پیچد و سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه سال‌های بعد ظهور کرد، آن زمان که ایلخانان مغول به اسلام روی آوردند و شروع به ساختن بناها و مساجد با شکوه کردند تا نامشان در ایران و در جمع ایرانیان پراوازه شود و می‌دانستم خیلی نکات دیگر را از کوچه پس کوچه‌های نیشابور و خراسان بزرگ را تا دروازه‌های قراول نشسته‌ای و می‌دانستم که در حرمخانه سلطان ابوسعید چه می‌گذرد و چه کشمکش‌هایی میان ایشان و چوپانیان جریان دارد و من با آن که تنها پانزده سال داشتم، و سیری بی‌سلوک کرده بودم در دنیای قرون هفتم و هشتم هجری؛ چه سیری دلنشین که در درونم آتش کنجکاو‌ی‌ها و بیشتر دانستن‌ها را شعله ور می‌ساخت و احساس ایرانی بودن و غرور ایرانی بودن را در وجودم لبریز می‌گرداند و من در کنار دنیای واقعی‌ام که به مدرسه می‌رفتم و درس می‌خواندم و برای خانواده‌ام نان‌های سنگک داغ می‌خریدم و با بچه‌های کوچه دعوا می‌کردم، دنیایی داشتم شیرین و پراز احساس و لطافت، آکنده از توطئه‌های دربارها و پراز کوچه پس کوچه‌های نیمه تاریک و نیمه روشن حادثه و من چه آسان در این کوچه پس کوچه‌ها می‌خزیدم، به نشاطی تمام و فراموش می‌کردم دعاها و خشم‌ها و قهرهایم را و همه اینها را به لطف ابراهیم مدرسی داشتم، هم او که با «پنجه خونین» و «پیک اجلش» مرا با دنیایی آشنا ساخت که همسن و سالان من با آن بیگانه بودند و چه دنیای شیرینی بود.

و من اینک بعد از قریب سی سال، در موضعی ایستاده‌ام که می‌توانم شاهد آن شیرینی‌ای را که هنوز در دهان دارم با نشر آثار ابراهیم مدرسی در کام نسل امروز بچکانم. با تشکر از او و مهربانی‌هایش.

فریدون حاجتی

۷۲/۶/۱۲

اشاره

یکی از هراسناک‌ترین رخدادهای تاریخ جهان حمله تاتارهای بیابان‌گرد ساکن آسیای مرکزی به سرکردگی چنگیز و پسرانش به ایران و قتل عام مردم آن در قرن هفتم هجری است در این کتاب شرح حمله خونین این سردار مغول را به شهرهای ایران و مقاومت‌های دلاورانه مردم غافلگیر شده این کشور در برابر لشکریان خونخوارش از متن صحیح‌ترین تاریخ‌ها گرفته شده و آمیخته با ماجراهای دلپذیر که آنها نیز ریشه در تاریخ دارند تقدیم می‌گردد. به طوری که خواننده آن ضمن سرگرم شدن با داستانی «برآب چشم» و پر شور، با گوشه‌هایی از تاریخ ایران نیز آشنا می‌شود اما پیش از شروع به داستان با پوزش خواهی از خوانندگانی که به تاریخ ایران آشنایی کامل دارند برای آشنا ساختن آن گروه از خوانندگان که آشنایی کمتری با تاریخ دارند ناچاریم مختصری از سابقه تاریخی و موقعیت جغرافیایی شهرهای مرزی ایران در قرن‌های گذشته و حمله‌های دائمی زردپوستان همسایه‌ها را به این شهرها و چگونگی به هم پیوستن قبیله‌های وحشی تاتار و هجومشان به رهبری چنگیز به ایران را شرح دهیم تا نام هاو مکان‌ها و حوادثی که در این داستان آورده شده است برای خواننده عزیز نا آشنا نباشد.